

## ارتش فاتح اسلام

\*\* ————— | به مدینه باز می‌گردد | ————— \*\*

هیچ منظره‌ای باشکوه‌تر از منظره بازگشت ارتش فاتح به میهن خود نیست. و هیچ چیزی در کام‌سرباز مجاهد، لذیذتر و گوارا تر از فتح و پیروزی بر دشمن که حافظ افتخارات و ضامن موجودیت او است، نمیباشد. اتفاقاً هر دو مطلب موقع بازگشت ارتش فاتح اسلام به مدینه، نمایان و جلوه‌گر بود.

ارتش فاتح اسلام پس از طی مسافت میان تیوك و مدینه، باشکوه هر چه بیشتری، وارد مدینه گردید، سربازان اسلام از شوق و شغف در پوست نمی‌کنجیدند، غرور سربازی، غرور غلبه بردشمن، از خلل گفتار و رفتار آنان، روشن و نمایان بود، و دلیل آن واضح بود زیرا دولت زورمندی را که حریف نیرومند خود (ایران) را به زانو در آورده بود، به عقب رانده و عرب و هراسی در دل رومیان بوجود آورده و تمام مرز نشینان شام و حجاز رامطیع و فرمانبردار خود ساخته بودند.

بطور مسلم غلبه بردشمن افتخاری بود که نصیب این گروه شده بود، و جا داشت بردیگران که بدون عذر در مدینه مانده بودند، مباحات و افتخار ورزند، ولی از آنجا که امکان داشت این طرز تفکر، و این بازگشت مظفرانه، در افراد کم ظرفیت غرور بیش از حد ایجاد نماید، و به ساحت گروهی از متخلفان (که روی عذر موجهی در مدینه مانده بودند ولی دل‌های آنان همراه سربازان به میدان جنگ رفته و در غم و شادی صمیمانه با آنها شریک بودند) توهین و جسارت تلقی گردد از این نظر پیامبر اسلام در نزدیکیهای مدینه که ارتش اسلام برای مدت کوتاهی در آنجا توقف نموده بود، روبه مسلمانان کرد و چنین گفت:

ان بالمدینه لافوا ما سرتهم سیرا ولا قطعتم وادبا الاکانوا هم قانوا یا رسول الله و هم بالمدینه قال نعم حبسهم العذر (۱) : یعنی اقوام و گروهی در مدینه هستند که در این سفر با شما

(۱) : سیره حلبی ج ۳ ص ۱۶۳ - بحار الانوار ج ۲۰ ص ۲۱۹

شريك بودند ، و بهر جا كه قدم نهاديد آنان نيز گام گذارده اند ، به حضرتش عرض كردند چطور متصور است كه آنان در مدينه بمانند ، و در اين سفر همراه ما باشند؟ فرمود : آنان كسانى هستند ، كه با داشتن اشتياق و علاقه به وظيفه بزرگ اسلامى (جهاد) بر اثر عذر موجهى از شركت در جهاد بازماندند .

پيامبر اسلام با اين بيان کوتاه خود ، به يكى از بر نامه هاى تربيتى اسلام اشاره نمود ، و ياد آورد كه اندیشه پاك و نيت نيك جانين عمل خير ميشود ، و كسانى كه روى نبودن قدرت ، و فقدان امكانات از انجام اعمال نيك محروم ميشانند ، ميتوانند از جهت علاقه باطنى به آن ، در ثواب و پاداش عمل ، با ديگران شريك و سهيم گردند .

اگر اسلام به اصلاح ظاهر علاقه مند است ، به اصلاح باطن و اندیشه ، علاقه بيشترى دارد ، زيرا سرچشمه اصلاحات همان اصلاح عقیده و طرز تفكر ميشود ، و همه اعمال ما زائیده افكار ما است

اگر پيامبر با گفتار خود از غرو بى جاى مجاهدان كاست ، و مقام افراد معذور را حفظ كرد ، ولى از آن لحظه تصميم گرفت كه متخلفان بدون عذرها سخت گوشمال دهد ، و عرصه را بر آنان تنگ كند ، براى نمونه به سرگذشت سه متخلف توجه نماييد :

#### مبارزه منفى

روزي كه در مدينه به سبيح عمومى اعلام گرديد ، سه نفر از مسلمانان به نامهاى هلال ، كعب ، و مراره ، حضور پيامبر شريف ياب شده و عذر خواستند كه در اين جهاد ، شركت نكنند عذر آنان اين بود كه هنوز محصول آنان از صحرا و باغ گرد آورى نشده ، و بحالت نيمه تمام است ولى به پيامبر قول دادند كه به فاصله چند روز ، پس از آنكه به وضع محصول سر و صورتى دادند ، به ارتش اسلام در ميدان تبوك به پيوندند .

يك چنين افراد كه به دين و دينار ، به منافع مادى و استقلال سياسى ، به يك چشم مينگرند افراد کوتاه نظرى هستند كه لذا يذ زود گذر مادى را ، با زندگى شرافتمندانه انسانى كه زير لوى استقلال فكرى و سياسى و فرهنگى صورت ميگيرد ، معادل دانسته ، حتى گاهى اولى را بر دومى ترجيح ميدهند .

پيامبر ناچار بود كه پس از بازگشت يك چنين افراد را تنبيه نمايد ، و در ضمن از سرايت اين بيمارى به افراد ديگر جلوگيرى بعمل آورد .

آنان نه تنها در اين جهاد شركت نكردند ، حتى به پيمانى هم كه با رسول خدا بسته بودند عمل ننمودند . آنان همچنان سرگرم تجارت و مال اندوزى بودند كه ناگهان خبر مراجعت پيروز - مندانه پيامبر در مدينه انتشار يافت ، اين سه نفر براى جبران جريان ، و فريب دادن سائر مسلمانان به استقبال پيامبر شتافته و بسان ديگران به حضور او رسيده و سلام و تبريك عرض نمودند .

پیامبر اسلام روی آنان بر تافت و کوچکترین اعتنائی به آنها نمود ، وقتی به مدینه رسید ، در آن اجتماع با شکوه ، میان غریو شادی و هلهله ، پیامبر شروع به سخن گفتن نمود نخستین سخن که در آن مجمع بزرگ ایراد نمود این بود :

ای مردم این سه نفر حکم اسلامی را سبک شمرده و به پیمانی که با من بسته بودند عمل نکردند و سود پرستی را بر زندگی شرافتمندانه زیر نوای توحید مقدم داشتند از این جهت همه گونه روابط خود را با این افراد قطع نمایند .

با اینکه عده متخلفان ، قریب به نود نفر بودند ولی از اینجا که اکثر آنان را گروه منافق تشکیل میداد و هرگز آنها چنین توقع و انتظاری نمیرفت که در جهاد با دشمن شرکت ورزند ، از این جهت ، فشار مبارزه متوجه این سه نفر مسلمان بود که برخی از آنها مانند مراره و هلالدر غزوه بدر شرکت کرده ، واسم و رسمی در میان مسلمانان داشتند .

سیاست خردمندانه پیامبر اکرم که جزء لاینفک آئین او است اثر عجیبی گذارد ، تجارت و خرید و فروش متخلفان بکلی تعطیل شد ، اجناس آنها بفروش نرفت ، نزدیک ترین افراد آنان روابط خود را قطع نموده حتی از سخن گفتن و رفت و آمد نیز خودداری نمودند .

اعتصاب مردم و قطع روابط آنچنان روح و روان آنان را فشرده ، که زمین پهناور مدینه در نظر آنان قفسی بیش نبود (۱) ولی جای خوشبختی اینجا بود که این سه نفر با درایت و فراست کامل دریافته بودند که زندگی در محیط اسلامی جز با پیوستن واقعی به صفوف مسلمانان امکانی ندارد و زندگی اقلیت ناچیز در برابر اکثریت قاطع قابل دوام نیست و بالاخص که اقلیت ، یکک جمعیت ناراحت و ماجراجو و غرض ورز باشد .

این محاسبات از یک طرف و کشش فطرت و سرشت از طرف دیگر یار دیگر آنان را به سوی ایمان واقعی کشانید و آنها از در توبه و انابه وارد شده و رو به درگاه خدا آورده از کردار ناجوانمردانه خود ابراز ندامت و پشیمانی نمودند ، و خدا نیز توبه آنانرا پذیرفت و پیامبر خود را نیز از آمر زیدن آنها آگاه ساخت ، و بلافاصله دستور شکستن اعتصاب از ناحیه پیامبر اعلام گردید (۲)

سرگذشت مسجد ضرار

در شبه جزیره عربستان مدینه و نجران دو نقطه وسیع ، و مرکزی بزرگ برای اهل کتاب بشمار میرفت ، از این نظر گروهی از عربهای اوس و خزرج به آئین یهود و مسیح گرویده ، و پیرو آنها شده بودند

(۱) مضمون این جمله اقتباس از قرآن است چنانکه میفرماید حتی اذا ضاقت علیهم الارض و ضاقت علیهم انفسهم (سوره توبه آیه ۱۱۸)

(۲) سیره حلبی ج ۳ ص ۱۶۵ بحار ج ۲۰ ص ۲۱۹

ابوعامر پدر حنظله شهید معروف غزوه احد ، گویا در دوران جاهلیت تمایلاتی شدید به آئین مسیح پیدا کرده و در سلك راهبان درآمدہ بود ، هنگامی که ستاره اسلام از افق مدینه طلوع نمود ، واقلیتهای مذهبی را در خود هضم کرد ، ابوعامر سخت از این جریان ناراحت شد ، و با منافقان اوس و خزرج همکاری صمیمانه را آغاز نمود . پیامبر از نقشه های تخریبی وی آگاه گردید و خواست او را دستگیر کند او از مدینه به مکه و از آنجا به طائف و پس از سقوط طائف به شام گریخت و از آنجا شبکه جاسوسی حزب منافقان را رهبری مینمود .

او در یکی از نامه های خود به دوستانش چنین نوشت : در دهکده قبا مسجدی در برابر مسجد مسلمانان بسازید و در مواقع نماز در آنجا گرد آئید ، و به بهانه اداء فریضه پیرامون موضوعات مربوط به اسلام و مسلمانان و نحوه اجراء نقشه های حزبی به بحث و گفتگو بپردازید . ابوعامر بسان دشمنان امر و ز اسلام احساس کرده بود که در کشوری که دین رواج کامل دارد ، بهترین وسیله برای هدم و قلع آن همان استفاده از نام دین است و از نام دین بیش از هر عامل دیگر میتوان بر ضرر آن دین استفاده نمود .

او میدانست که پیامبر به هیچ عنوانی به حزب منافق اجازه نخواهد داد ، مرکزی برای خود بسازند مگر در صورتی که به آن مرکز رنگ دین بدهند و تحت عنوان مسجد و ساختن معبد محفلی برای خود بسازند .

هنگامی که پیامبر عازم تبوک بود ، نمایندگان حزب نفاق خدمت پیامبر رسیده و به بهانه اینکه پیران و بیماران آنان در شبهای تار و بارانی ، موفق نمیشوند که مسافت میان خانه ها و مسجد قبارا طی کنند ، از او خواستند که اجازه دهد آنان در محله خود مسجدی بسازند ، پیامبر نفیاً و اثباتاً پاسخی نگفت ، و تصمیم نهائی را به پس از مراجعت از سفر موکول نمود .

حزب نفاق در غیاب پیامبر ، نقطه ای را در نظر گرفته با شتاب هر چه تمامتر ساختمان محفل را به نام مسجد پایان رسانیدند ، روزی که پیامبر به مدینه بازگشت از حضرتش خواستند که این پرستشگاه را با خواندن چند رکعت نماز بکشاید ، در این لحظه فرشته وحی نازل گردید ، و پیامبر را از جریان آگاه ساخت ، و آنجا را مسجد **ضرار** ، که برای دسته بندیهای سیاسی و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان ساخته شده است ، خواند ، پیامبر دستور داد که ساختمان مسجد ضرار را با خاک یکسان کنند ، و تیرهای آنجا را بسوزانند . و برای مدتی مرکز زباله باشد (۱) ویران کردن مسجد ضرار ضربه شکننده ای بود که بر فرق حزب نفاق وارد شد ، از آن بعد رشته حزب از هم گسست و یگانه حامی آنان عبدالله بن ابی دوماه پس از جنگ تبوک در گذشت . تبوک آخرین غزوه اسلامی بود که پیامبر در آن شرکت داشت ، پس از آن در هیچ نبردی شرکت نکرد .